

پیش نویس «پلاتفرم» میاسنیکف برای استرناسیونال کمونیستی کارگران (۱۹۳۰)

گابریل میاسنیکف



میاسنیکف (در مرکز تصویر) در کمیته استانی حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) در پرم، ۱۹۲۰

سندی که در ادامه می‌آید ترجمه‌ای است از نسخه‌ی اصلی فرانسوی آن. نسخه فاکسیمیلۀ این سند توسط رفقای «گروه کارگران» در ایالات متحده برای ما فرستاده شده است؛ این نسخه در آرشیو پرونده‌های کمیساریای امور داخلی خلق (NKVD) در مسکو نگهداری می‌شود. مهر رسمی روی سند نشان می‌دهد که کمیساریا آن را در تاریخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۲ دریافت کرده است و تردیدی نیست که این سند بعداً در تعیین سرنوشت نهایی گابریل میاسنیکف نقش داشته است. ترجمۀ ما بر اساس همین نسخه انجام گرفته است.

پیوند به منبع:

<https://libcom.org/article/miasnikovs-draft-platform-communist-workers-international-1930>

فراموش کرده بودیم که همین سند را پیش‌تر در جزوه‌ای با عنوان *Le Groupe ouvrier du Parti communiste russe ۱۹۲۳-۳۷* به قلم رفیق‌مان میشل آلیویه در اختیار داشتیم.^۱ برخی از یادداشت‌های توضیحی کنونی نیز بر همان منبع تکیه دارند.

برداشت سند از انقلاب روسیه

در اینجا قصد پرداختن به زندگی پرفراز و نشیب گابریل ایلیچ میاسنیکف را نداریم، زیرا پژوهشگرانی چون پل آوریچ پیش‌تر چندین بار به آن پرداخته‌اند.^۲ باین‌حال، «گروه کارگران» در حزب کمونیست روسیه پدیده‌ای فراتر از فردی چون میاسنیکف، هرچند نقشی برجسته و فعالانه در آن داشت، بود. سند حاضر دستاورد سال‌های تبعید او از اتحاد شوروی است و از حیث دامنه و ژرفای تحلیل افول انقلاب روسیه، از «مانیفست گروه کارگران» در سال ۱۹۲۳ فراتر می‌رود. هدف ما در اینجا صرفاً طرح چند نکته برای قرار دادن سند در بستر تاریخی مناسب آن است. هرچند پاسخ ما به دعوت میاسنیکف برای نقد و بررسی با تأخیری نودساله صورت می‌گیرد، تردیدی نیست که این نوشته سهمی درخور در فهم فرایند ضدانقلاب ناشی از انزوای انقلاب کارگری در روسیه، و در تکوین برنامه‌ای احتمالی برای موج بعدی انقلاب کارگری دارد.

ما واژه «برنامه» را آگاهانه به کار می‌بریم، زیرا این سند صرفاً «پلاتفرم» به معنای رایج آن نیست؛ یعنی مجموعه‌ای از اصول و نتایج برآمده از تجربه‌های گذشته که بتوان بر پایه آن سازمانی سیاسی جدید بنیان نهاد. میاسنیکف در اینجا افق گسترده‌تری را دنبال می‌کند. او با طرح فراخوانی برای تأسیس «انترناسیونال کمونیستی کارگران» (احتمالاً بازتابی از تلاش پیشین حزب کارگران کمونیست آلمان – KAPD – در همین راستا)^۳ مجموعه‌ای از اقدامات را پیشنهاد می‌کند که از نظر او طبقه کارگر باید برای بنیان‌گذاری نظم انقلابی

۱. این متن به صورت آنلاین در وب‌سایت leftcommunism.org در دسترس است.

۲. Beside the work cited above readers can consult P. Bourrinet, left-dis.nl, and in English Paul Avrich, libcom.org, and Malcolm Archibald, katesharpleylibrary.net, as well as the book *The Russian Communist Left 1918-30 (International Communist Current)*.

۳. این سازمان در سال ۱۹۲۲، پس از انشعاب در KAPD، توسط اعضای گرایش Essen، از جمله هرمان گورتر و کارل شرودر تأسیس شد؛ در حالی که جناح برلین معتقد بود هنوز زود است که سازمانی بین‌المللی شکل گیرد. گروه‌هایی مانند حزب کارگران کمونیست سیلویا پانکهرست، حزب کارگران کمونیست هلند، کمونیست‌های چپ در روسیه، گروه کارگران کمونیست روسیه و برخی کمونیست‌ها در بلژیک و بلغارستان به آن حزب، پیوستند. گروه کارگران کمونیست به دلیل امتناع این سازمان از پذیرش جبهه متحد با کمیته بین‌المللی کمونیست (Comintern) آن را ترک کرد و عملاً در سال ۱۹۲۷ با پایان گرایش Essen منحل شد، هرچند تا اوایل دهه ۱۹۳۰ در هلند نشریاتی به نام آن منتشر می‌شد. متن حاضر به نظر می‌رسد تلاشی برای احیای آن پروژه باشد. (برای اطلاع از کنفرانس ۱۹۲۸ گروه میاسنیکوف و گروه پانزده نفری ساپرانوف رجوع کنید به: leftcom.org). بازماندگان اپوزیسیون کارگری کنفرانسی برگزار کردند که تصمیم گرفتند «دفتر مرکزی گروه کارگران را به عنوان دفتر سازماندهی مرکزی برای احزاب کارگران کمونیست شوروی تشکیل دهند»، مراجعه کنید به: leftcom.org

نوین در پیش گیرد. به اختصار، این سند بیش از آنکه پلاتفرمی برای ایجاد انترناسیونال جدیدی در بحبوحه ضدانقلابِ سهمگین دهه ۱۹۳۰ باشد، برنامه‌ای برای احیای انقلابی طبقه کارگر است.

ایده‌های مطرح‌شده در این سند برای میاسنیکف تازگی نداشتند. آن‌ها بازتاب دیدگاه‌هایی بودند که گروه کارگران — به رهبری و ملهم از وی — طی یک دهه بر آن پافشاری می‌کرد. بی‌تردید، تجربه‌ی زیسته میاسنیکف در انقلاب روسیه مهم‌ترین سرچشمه اندیشه‌اش بود؛ انقلابی که او را در متن رویدادها قرار داده بود. به‌عنوان بلشویکی فعال از سال ۱۹۰۵، نتیجه‌گیری‌های او اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا مشاهده می‌کرد حزبی که خود در بنیان‌گذاری‌اش نقش داشت و آن را تجسم راستین طبقه کارگر می‌دانست، از سال ۱۹۲۰ به‌بعد در مسیر انحرافی گام نهاده است.

اما چرا سال ۱۹۲۰؟ پژوهشگرانی که انقلاب روسیه را به‌صورت جزئی بررسی کرده‌اند، معمولاً بر مارس ۱۹۱۸ (امضای پیمان برست-لیتوفسک، پذیرش مدیریت فردی و مانند آن) یا مارس ۱۹۲۱ (شورش کرونشات، تصویب سیاست اقتصادی نوین یا نپ، و شکست «اقدام مارس» در آلمان که نشانه افول موج انقلابی بود) به‌عنوان نقاط عطف تمرکز می‌کنند. با این حال، میاسنیکف توجه خود را به نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست روسیه (بلشویک) معطوف می‌کند و آن را «کودتایی علیه قدرت شورایی» می‌نامد؛ موضوعی که در بسیاری از اسنادی که او در تدوین‌شان نقش داشته، تکرار می‌شود.

از نظر میاسنیکف، اهمیت نهمین کنگره در این بود که:

«یورش بورژوازی جهانی علیه پرولتاریای روسیه، موازنه‌ی نیروهای طبقاتی را برهم زد و آن را از پرولتاریا به خرده‌بورژوازی منتقل کرد. همین امر به وقوع کودتای خرده‌بورژوایی انجامید. تصمیم نهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) به انحلال معدود شوراهای نمایندگان کارگران که هنوز باقی مانده بودند انجامید. پرولتاریا از جایگاه خود به‌عنوان طبقه حاکم خلع شد؛ شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان — سنگ‌بنای انقلاب نوامبر و «هسته اساسی دولت کارگری» در برنامه حزب — منحل گشتند و جای خود را به بوروکراسی دادند.»

به اختصار، جنگ داخلی و رویارویی با سرمایه‌داری جهانی چنان توان طبقه کارگر را فرسود که تا سال ۱۹۲۰ غلبه منافع دهقانان در درون حزب کمونیست روسیه تثبیت شد و در نتیجه، حزب، کودتایی علیه قدرت شورایی کارگران، به سود دستگاه بوروکراتیک در حال تکوین، به‌انجام رساند. اما آیا این تصویر از وضعیت آن سال‌ها بسنده و دقیق است؟

میاسنیکف در دریافت بحران پایانی رژیم در دوران پس از جنگ داخلی تنها نبود. نهمین کنگره حزب در اوت ۱۹۲۰ برگزار شد و، نه برای نخستین بار، گرایش‌هایی در جناح چپ حزب — از «سانترالیست دموکرات»ها گرفته تا نخستین هسته «اپوزیسیون کارگری» — نگرانی خود را از مسیر اتخاذشده انقلاب از آغاز جنگ داخلی به‌صراحت بیان کردند.

انقلاب اکتبر به برپایی قدرت شورایی انجامیده بود؛ و حزب بلشویک، یگانه نیرویی که بی‌پیرایه و بی‌ابهام شعار «تمام قدرت به شوراها» را نمایندگی می‌کرد، خود را در درون شوراها به‌مثابه نیروی عمدتاً کارگری مستقر ساخته بود. شش ماه نخست پس از انقلاب، به ابتکار بلشویک‌ها، صحنه گسترش اقتدار شورایی و خیزش خودانگیخته کارگران بود. آنچه در این میان اهمیت دارد، آن است که کارگران کمیته‌های کارخانه خود از دولت شورایی خواستند مصادره‌هایشان را به رسمیت بشناسد؛ زیرا، برخلاف پندار رایج، این بلشویک‌ها نبودند که در آغاز خواستار «ملی‌سازی» فوری وسایل تولید بودند — آنان گمان می‌کردند کنترل نظام بانکی کفایت می‌کند.

از همان آغاز، هم بلشویک‌ها و هم توده‌های کارگر می‌دانستند که بدون گسترش انقلاب در سطح بین‌المللی، هیچ چشم‌اندازی برای بقای انقلاب سوسیالیستی در روسیه وجود ندارد. بنیان نظری و عملی انقلاب اکتبر بر این پیش‌فرض استوار بود. شکست انقلاب جهانی، توضیح نهایی شکست انقلاب روسیه است؛ چراکه هیچ دژ کارگری نمی‌تواند در انزوا در برابر سرمایه‌داری جهانی دوام آورد. اعلام لنین در سال ۱۹۲۴ مبنی بر امکان «سوسیالیسم در یک کشور»، در حقیقت سنگ‌نبشته‌ای بود بر گور انقلاب اکتبر.

با این‌همه، در شش ماه نخست پس از انقلاب، چنین فرجامی برای طبقه کارگر روسیه — و نه فقط برای حزب بلشویک — نامتصور بود. در این دوره، توده‌های کارگر با نیرویی خودانگیخته، تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی را درنوردیدند. ایزاک اشتاینبرگ، سوسیالیست چپ و کمیسر دادگستری وقت، این لحظه را چنین توصیف می‌کند:

«تمامی جنبه‌های زندگی — اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و خانوادگی — به روی آفرینش آگاهانه انسانی گشوده بود. اندیشه‌های انباشته‌شده پیشرفت و رهایی، گویی در آستانه انقلاب در انتظار فوران بودند. مردم نه فقط به اصلاح اجتماعی و اقتصادی، بلکه با شور و شوقی تازه به عدالت، آموزش، هنر و ادبیات روی آوردند. همه‌جا اشتیاقی سوزان برای خلق جهانی نو و گسست از جهان کهن موج می‌زد. این، لحظه‌ای نادر از خودآگاهی و خودابرازی جمعی بود؛ طوفانی که هیچ‌کس از آن برکنار نماند، خواه در ستایشش، خواه در نفرینش.»^۴

4Quoted in R. Stites, *Revolutionary Dreams*, p. 39

هنوز در این دوران، لنین و جناح چپ حزب در مسیر فکری مشترک حرکت می‌کردند. او بارها بر نقش خلاقیت توده‌ها در پیشبرد انقلاب تأکید می‌کرد:

«کنش خلاق توده‌ها بنیان زندگی اجتماعی نو است. بگذار کارگران در کارخانه‌های خود کنترل کارگری را برقرار کنند، محصولات صنعتی را با غله دهقانان مبادله کنند... سوسیالیسم را نمی‌توان از بالا فرمان داد؛ روح آن با هر نگرش مکانیکی و بوروکراتیک در تضاد است. سوسیالیسم زنده و خلاق، مولود توده‌هاست.»^۵

این همان انقلابی بود که بلشویک‌ها، از جمله میاسنیکف و رفقاییش در «گروه کارگران» (که هنوز به‌طور رسمی شکل نگرفته بود)، در پی تحقق آن بودند. اما از بهار و تابستان ۱۹۱۸، روند انقلاب رو به وارونگی نهاد؛ جابه‌جایی آرام، اما قاطع، از خودرهایی کارگران به سلطه دستگاه دولتی.

هرچند برخی تاریخ‌نگاران اهمیت پیمان برست-لیتوفسک را بیش از اندازه بزرگ‌نمایی کرده‌اند، بحران اصلی اما در فاجعه اقتصادی ای نهفته بود که انقلاب از دو رژیم پیشین به ارث برده بود. برداشت محصول سال ۱۹۱۷ به‌شدت ناکام بود و تنها حدود دوازده تا سیزده درصد از میزان معمول مواد غذایی به شهرها می‌رسید. کمبود خوراک، شمار زیادی از کارگران را واداشت تا کار و شهر را ترک کرده و برای تأمین معاش به روستاها بازگردند؛ بسیاری از کارگران نسل نخست به زادگاه‌های روستایی خود بازگشتند. تا آوریل ۱۹۱۸، نزدیک به چهل درصد از طبقه کارگر «پتروگراد سرخ»، شهر را ترک کرده بود و از میان بازماندگان، شصت درصد بیکار بودند. بدین ترتیب، هر حزبی که ریشه در طبقه کارگر داشت، ناگزیر از تجربه فروپاشی بود. از میان چهل‌وسه‌هزار عضو حزب بلشویک در پتروگراد در اکتبر ۱۹۱۷، تنها سیزده‌هزار و چهارصد و هفتاد و نفر تا ژوئن ۱۹۱۸ در حزب باقی مانده بودند.^۶

بخش بزرگی از این اعضا، نمایندگان مستقیم طبقه کارگر در کمیته‌های کارخانه بودند؛ اما پیوند میان آنان و پایگاه‌های کارگری‌شان عملاً از هم گسسته بود. از این رو، تضعیف تدریجی «قدرت شورایی» در سطوح پایه، در همین مرحله آغازین، امری طبیعی می‌نمود. پس از ژوئن ۱۹۱۸، برگزاری انتخابات شوراها به‌شدت کاهش یافت؛ حتی برخی انتخابات برگزار شده نیز باطل یا نادیده گرفته شدند، چراکه الزامات جنگ، سیاست را به مسئله‌ای واحد فروکاسته بود: پشتیبانی از ارتش سرخ در برابر نیروهای سفید و حامیان امپریالیست آنان.

برای تأمین غذای کارگران گرسنه، سیاست مصادره اجباری غله از دهقانان اجرا شد که به‌سرعت به نوعی جنگ طبقاتی در روستاها انجامید. دستگاه بوروکراتیک تازه‌ای — که بخشی از کادرهایش از میان کارگزاران رژیم پیشین آمده بودند — تدریجاً جای ابتکار شوراهای محلی را گرفت؛ همان‌گونه که «مدیریت فردی» در کارخانه‌ها رواج یافت و ارتش سرخ — با احیای انضباط نظامی بورژوازی — جایگزین میلیشیاهای کارگری شد.

^۵ Lenin, Collected Works Vol. 26, p.288

^۶ S.A. Smith, Red Petrograd, p. 244

این تحولات موجب نابودی سریع انقلاب نشدند، اما روندی را کلید زدند که تنها گسترش انقلاب در سطح جهانی می‌توانست معکوس‌اش کند. هرچه این چشم‌انداز دورتر می‌شد، حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ژرف‌تر در باتلاق ضدانقلاب فرومی‌رفت.

تا سال ۱۹۲۰، هرج‌ومرج اقتصادی همچنان نظام شورایی را از درون می‌فرسود، و بخشی از کارگران — همانند برخی دهقانان — از بلشویک‌ها روی‌گردان می‌شدند. این نارضایتی در شکاف‌های درونی نهمین کنگره حزب کمونیست روسیه بازتاب یافت. در حالی‌که تروتسکی بار دیگر، همچون کنگره هشتم (۱۹۱۹)، خواستار «نظامی کردن کار» و اعمال «کار اجباری» بود، سانترالیست دموکراتها بر ضرورت احیای ابتکارات اولیه انقلاب بر پایه‌ی خودکنشی طبقه کارگر و حاکمیت شوراها تأکید داشتند. اعضای آتی «اپوزیسیون کارگری» — که پس از نهمین کنگره شکل گرفت — نیز بازگرداندن اداره اقتصاد به دست خود طبقه کارگر را هدف می‌دانستند، اما ابزار تحقق آن را در سندیکاها می‌جستند. بدین‌سان، محور اصلی مباحث کنگره به نقش اتحادیه‌های کارگری در سازمان‌دهی نیروی کار محدود شد.

با پیروزی نسبی در جنگ داخلی، تروتسکی گمان می‌برد که شیوه‌هایی که در میدان نبرد به پیروزی انجامیده بودند، می‌توانند در عرصه‌ی اقتصاد نیز کارآمد باشند. از نظر او، اتحادیه‌ها باید به بخشی از سازوکار دولتی برای انضباط بخشی به نیروی کار بدل شوند — روندی که، هم‌زمان، در سطح جهان هم جریان داشت: گذار اتحادیه‌ها از نهادهای دفاع از سطح زندگی کارگران به مدیران نیروی کار در خدمت بازتولید نظم سرمایه‌داری.

تمام تمرکز تروتسکی بر افزایش تولید و حل بحران اقتصادی بود. از دید او، اگر این هدف مستلزم اجبار و هدایت کارگران — همانند سربازان در ارتش صنعتی — باشد، با آرمان سوسیالیسم در تعارض قرار نمی‌گیرد. این جدایی میان هدف و وسیله، به تدریج به ویژگی پایدار روش‌شناسی تروتسکی بدل شد. او پیش‌تر نشانه‌ای از این رویکرد را در تشکیل اتحادیه مرکزی ترابری (Tsektran union) نشان داده بود؛ نهادی که کارگران راه‌آهن و حمل‌ونقل آبی را در ساختاری واحد گرد می‌آورد و عملاً به بازوی دولت در عرصه اقتصاد بدل شده بود. استدلال او ساده بود: چون روسیه «دولت کارگری» است، دیگر نیازی به نهادهایی برای دفاع از کارگران در برابر دولت وجود ندارد.

اما آشکار است که این استدلال فریبنده و تناقض‌آمیز بود؛ زیرا اگر جمهوری فدراتیو سوسیالیستی شوروی روسیه واقعاً «دولت کارگری» بود، دیگر نیازی به اجبار، و حتی «نظامی‌سازی»، وجود نداشت.

در برابر تروتسکی، «دموکرات‌های سانترالیست» و آنانی که به‌زودی «اپوزیسیون کارگری» نام گرفتند، بر این نکته پای می‌فشردند که سوسیالیسم تنها از رهگذر رهایی مجدد نیروهای خلاقه خود طبقه کارگر ممکن است،

زیرا فقط خودِ کارگران می‌توانند سوسیالیسم را بنا کنند. ضعف استدلال آنان اما در این بود که طبقه کارگر، به‌مثابه‌ی نیرویی واقعی، دیگر توان و سازمان پیشین خود را نداشت؛ و هنگامی که «خودفعالی» کارگران خاموش شده بود، هیچ وعظ و تشویقی نمی‌توانست آن را از نو بیدار کند. در همین حال، بحران اقتصادی نیز پیوسته ژرف‌تر می‌شد.

به‌اختصار، در غیاب انقلاب اروپایی یا جهانی، و در شرایطی که کارگران هرچه بیش‌تر درگیر اداره دولت می‌شدند، انقلاب روسیه در تنگنایی تاریخی گرفتار آمد. پاسخ لنین این بود که باید در عمل آزمود که کدام شیوه کارآمدتر است، و در آغاز ظاهراً جانب تروتسکی را گرفت. او در نطق افتتاحیه‌ی خود در نهمین کنگره حزب گفت:

«در مبارزه خود علیه دروغ، ما به کار اجباری دست زدیم و به وحدت زحمتکشان پرداختیم، بی‌آن‌که از به‌کارگیری اجبار پرهیز کنیم. چرا که هیچ انقلابی تاکنون بدون اجبار تحقق نیافته است، و پرولتاریا حق دارد برای حفظ موجودیت خویش از اجبار به هر قیمتی بهره گیرد.»

او همچنین به‌طور مشخص به درخواست «دموکرات‌های سانتالیست» — به‌ویژه ساپرونوف — برای کنارگذاشتن مدیریت فردی و بازگشت به نوعی مدیریت شورایی یا جمعی پاسخ داد:

«اکنون ما به مسئله‌ای بازمی‌گردیم که مدت‌ها پیش حل و از سوی کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه تأیید شده است، یعنی این‌که دموکراسی سوسیالیستی شورایی با مدیریت فردی و دیکتاتوری هیچ تضادی ندارد؛ اراده‌ی یک طبقه گاه می‌تواند از سوی یک دیکتاتور تحقق یابد که به‌تنهایی کار بیشتری انجام می‌دهد و ضروری‌تر است... اگر از این خطا دست نکشیم، هرگز مسئله‌ی اقتصادی را حل نخواهیم کرد.»

با این‌همه، هرچند لنین در آغاز ظاهراً از تروتسکی در حل بحران اقتصادی پشتیبانی می‌کرد، سرانجام با «خطاهای» او مخالفت نمود. او گرچه با اقداماتی در جهت افزایش بهره‌وری تولید — مانند مدیریت فردی و به‌کارگیری روش‌های «علمی» تولید چون تیلوریسم — همدل بود، به‌خوبی می‌دانست که این‌ها به‌خودی‌خود به معنای سوسیالیسم نیستند.

لنین هم پیشنهادهای «سندیکالیستی» تومسکی، لوموف و شلیاپنیکف را، مبنی بر آن‌که اتحادیه‌ها باید اداره تولید را بر عهده گیرند، رد کرد، و هم طرح تروتسکی را که اتحادیه‌ها را به ابزاری انضباطی در درون طبقه کارگر تقلیل می‌داد. او در همان نهمین کنگره حزب دیدگاهی دیگر عرضه کرد:

«اتحادیه‌های ما در ساختن دولت پرولتری یاری بزرگی رسانده‌اند. آن‌ها حلقه اتصال میان حزب و میلیون‌ها توده‌ی ناآگاه بوده‌اند.»

اما این تنها نقش آن‌ها بود. لنین در ادامه افزود:

«ضروری است کمیته مرکزی چنان سازمان یابد که کمربند انتقالی‌ای به توده‌های وسیع اتحادیه‌ها داشته باشد (ما ۶۰۰ هزار عضو حزب و سه میلیون عضو اتحادیه داریم) تا بتواند کمیته مرکزی را با اراده متحد این نیروها پیوند دهد. ما بدون چنین کمربند انتقالی نمی‌توانیم حکومت کنیم.»^۷

در «هشتمین کنگره شوراه» (دسامبر ۱۹۲۰)، لنین آشکارا از تروتسکی فاصله گرفت و به «انحرافات بوروکراتیک» اشاره کرد که از همان آغاز در «دولت کارگری» پدید آمده بود:

«تمام مسئله این است که دولت ما، در واقع، دولت تمام‌عیار کارگری نیست. این همان جاست که رفیق تروتسکی یکی از بزرگ‌ترین خطاهایش را مرتکب می‌شود... دولت ما، دولتی کارگری است با انحرافی بوروکراتیک. ناگزیر بوده‌ایم آن را با این عنوان اندوه‌بار، اگر بتوان چنین گفت، مشخص کنیم. این واقعیت دوران گذار است.»^۸

با وجود این، او سپس — تا حدی در تناقض با سخن پیشین خود مبنی بر این که اتحادیه‌ها «بخشی از دولت» اند — افزود که اتحادیه‌ها «مدارس کمونیسم‌اند و هرگونه "دولتی کردن" آن‌ها خطایی فاحش است، زیرا نقش‌شان را در چشم اعضای پایه‌ای تضعیف می‌کند.»^۹

میاسنیکف، این تلقی از اتحادیه‌ها را در چارچوب مصوبات نهمین کنگره رد می‌کرد. با این حال، موضع او درباره‌ی اتحادیه‌ها نیز یک‌دست نبود. او در همان سال ۱۹۲۰، به‌درستی استدلال کرد که اتحادیه‌ها، چه پیش و چه پس از انقلاب اکتبر، نقشی تعیین‌کننده در زندگی طبقه کارگر نداشتند:

«پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، اتحادیه‌های کارگری به‌ندرت وجود داشتند و هیچ نقش مهمی ایفا نمی‌کردند.»^{۱۰}

از نظر او، تنها دلیل حفظ اتحادیه‌ها آن بود که کارگران دیگر کشورها — که هنوز اتحادیه‌ها را ارگان‌های واقعی کارگری می‌دانستند — متأثر شوند. اما تا سال ۱۹۳۰، میاسنیکف دریافت که تأسیس و تقویت «بازرسی کارگران و دهقانان» (Rabkrin) در نهمین کنگره، هیچ پیوندی با «نظارت واقعی کارگری» نداشته و صرفاً پاسخی بوروکراتیک به خود بوروکراسی بوده است. در این نکته حق با او بود، زیرا خود لنین نیز اندکی پیش از مرگش از شکست این نهاد به‌شدت انتقاد کرده بود. در نوشته‌ی «کمتر، ولی بهتر» تصریح کرد:

⁷ All quotes previous to this one taken from marxists.org

⁸ Lenin, *The Trade Unions, The Present Situation and Trotsky's Mistakes*

⁹ See R. V Daniels, *The Conscience of the Revolution*, p.132

¹⁰ marxists.org

«بی‌پرده بگوییم که در حال حاضر کمیساریای خلق برای بازرسی کارگران و دهقانان از هیچ‌گونه اعتباری برخوردار نیست. همه می‌دانند که هیچ نهاد دیگری تا این اندازه بدسازمان نیست و در شرایط کنونی هیچ امیدی به آن نمی‌توان داشت.»^{۱۱}

لنین ریشه‌ی مشکل را در گزینش افراد می‌دید (کارگرانی که غالباً در جای دیگر ناکارآمد یا غیرقابل‌اعتماد تشخیص داده شده بودند) و با وجود بی‌اعتمادی‌اش به این نهاد، همچنان بر اصلاح آن پافشاری داشت.

میاسنیکف، با وجود برخی تناقض‌ها در «پلتفرم مقدماتی»^{۱۲} از مدتی پیش دریافته بود که تنها راه مقابله با «بوروکراسی اجتماعی» آن است که شوراها مسئول اداره تولید شوند، تعاونی‌ها وظیفه توزیع را بر عهده گیرند، و اتحادیه‌ها به جای مشارکت در تولید، بر کار شوراها نظارت کنند: بدیلی برای «بازرسی کارگران و دهقانان». بدین ترتیب، نیاز به لایه‌ای تازه از بوروکراسی از میان می‌رفت — الگویی که او مسیر واقعی گذار به سوسیالیسم می‌دانست.

میاسنیکف نهمین کنگره حزب را — که در آن اصل مدیریت فردی و تأسیس رابکرین تثبیت شد — نقطه نهایی سقوط قدرت شورایی می‌دانست. تعبیر او از «کودتای حزبی» شاید اغراق‌آمیز باشد، اما تحولات مذکور در بستر جدل‌های درون‌حزبی و فضایی رخ داد که هنوز گرایش‌های متفاوت در حزب بلشویک وجود داشت. با این‌همه، تا سال ۱۹۳۰، میاسنیکف با نگاهی بازنگرانه آن لحظه را زمان گسست کامل خود از مسیر رسمی انقلاب می‌دید.

سندی که در این‌جا عرضه می‌شود، حاوی بینش‌هایی است که از رهگذر تجربه و فاصله تاریخی حاصل شده‌اند. او تا ۱۹۳۰ دریافته بود که یکی از نخستین لغزش‌های انقلاب، ایجاد «شورای کمیسارهای خلق» (Sovnarkom) بود که در مرتبه‌ای بالاتر از شوراها (سویت‌ها) قرار می‌گرفت. راه‌حل او روشن بود: شوراها باید،

«کمیته‌ای اجرایی با یک دفتر و بخش‌های لازم انتخاب کنند، بی‌آن‌که به ساختارهای بوروکراتیک بورژوازی چون شورای وزیران یا شورای کمیسارهای خلق متوسل شوند.»

^۱ marxists.org

^{۱۲} در بخش ۱ سند پیش‌نویس پلتفرم (نکته ۳)، به نظر می‌رسد میاسنیکوف پیشنهاد می‌کند که در واقع اتحادیه‌ها تولید را اداره کنند. این پیشنهاد نزدیک به موضع اپوزیسیون کارگران بود که بسیاری از اعضای گروه کارگران با آن مرتبط بودند.

در نوامبر ۱۹۱۷، البته، افراد معدودی این مسئله را مشکل می‌دیدند، زیرا سوونارکوم در آن زمان به‌ندرت تصمیمی می‌گرفت که «کمیتهٔ اجرایی سراسری شوراهای روسیه» (VTsIK) آن را تأیید نکرده باشد.

در میان نکات برجسته‌ی این سند، روشن‌بینی میاسنیکف در تشخیص ماهیت «سرمایه‌داری دولتی» در اتحاد شوروی، نقد او بر «پوزیسیون بدنام» تروتسکی، و دفاعش از ضرورت وجود بیش از یک حزب سیاسی — در تداوم مواضعش دربارهٔ آزادی مطبوعات (۱۹۲۰-۱۹۲۳) — جایگاهی ویژه دارد. او، در عین حال، هنوز برای پول در دورهٔ گذار نقش کارکردی قائل بود.

نکات درخور تأمل دیگری نیز در این متن یافت می‌شود: از جمله دیدگاه میاسنیکف مبنی بر اینکه پارلمان می‌تواند به‌دست انقلابیون به‌کار گرفته شود، یا تصور او که رهایی ملی تنها در سوسیالیسم امکان‌پذیر است، نه از طریق الغای مرزهای ملی و دولتی در جامعه‌ای کمونیستی. این مباحث، هرچند جای اندیشهٔ بسیار دارند، در ژرفای ضدانقلاب پژواکی نیافتند.

میاسنیکف تا سال ۱۹۴۵ در فرانسه ماند و، به‌احتمال، در دوران اشغال آلمان مدتی به‌عنوان کارگر اجباری کار کرد. بااین‌حال، در جریان جنگ جهانی دوم، خواستار دفاع از اتحاد شوروی شد — نشانه‌ای از آن که تحلیل او از سرمایه‌داری دولتی شوروی، به‌لحاظ منطقی، به درکی از آن به‌مثابه بخشی از نظام امپریالیستی جهانی منتهی نشد؛ هرچند شوروی از ۱۹۳۴ عضو جامعهٔ ملل بود و در پیمان نازی-شوروی ۱۹۳۹ در تقسیم لهستان مشارکت داشت.

شاید حمایتش از شوروی در جنگ، و مرگ سه پسرش در دفاع از آن، موجب شده باشد تا بازگشت به مسکو را در پایان جنگ بی‌خطر بیندارد. اما این خوش‌بینی زود نقش بر آب شد: بلافاصله پس از ورود، بازداشت و در چند روز بازجویی شد؛^{۱۳} سپس به جرم خیانت محکوم گردید. حکم بدون حق تجدیدنظر صادر شد و در ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵ تیربارانش کردند.

قضاوت درباره‌ی منش و بینش سیاسی این کارگر سرسخت که به نظریه‌پرداز بدل شد، بر عهدهٔ دیگران است؛ بااین‌همه، باید اذعان کرد که او از معدود مخالفان بلشویکی بود که شورش کرونشتات را محکوم نکرد و تا پایان عمر برای آرمان‌هایی جنگید که «انقلاب نوامبر» — چنان‌که خود با استفاده از تقویم جدید می‌گفت — وعده داده بود.

این سند، در حقیقت، وصیت‌نامهٔ سیاسی نهایی اوست.

13-The transcript of which can be found in Archibald (above) and at marxists.org

سازمان کارگران کمونیست

پیش‌نویس برنامه و اساسنامه انترناسیونال کارگران کمونیست

پیش‌گفتار

توسعه نیروهای مولده — که بورژوازی دیگر ناتوان از پاسداری از آن است — هر اقتصاد ملی را به بخشی از اقتصاد جهانی بدل کرده و جنبش پرولتاریا را ماهیتی بین‌المللی بخشیده است.

وظایف جنبش ملی، همان وظایف جنبش بین‌المللی است، و برعکس، وظایف جنبش بین‌المللی پرولتاریا، همان وظایف جنبش ملی است.

دو انترناسیونال رقیب — دوم و سوم — که میلیون‌ها کارگر را در صفوف خود گرد آورده‌اند، مدعی نمایندگی طبقه کارگر جهان هستند.

انترناسیونال دوم، به‌اعتبار سرشت نظری و عملی‌اش، نه سازمانی کارگری، بلکه انترناسیونالی ضدکارگری و ضدپرولتری است. این انترناسیونال، به‌جای سرنگونی انقلابی بورژوازی و استقرار حاکمیت پرولتاریا، با توسل به کلیشه‌های سوسیالیستی و مبارزه‌طلبی، می‌کوشد پرولتاریا را با رژیم استثمار آشتی دهد و سوسیالیسم را به مثابه بهشتی مسیحی جلوه دهد. هدف آن خاموش کردن شورش خاموش‌ناشدنی پرولتاریا علیه نظام بردگی مزدی است.

بلاغت سوسیالیستی انترناسیونال دوم در پی آن است که پرولتاریا را متقاعد سازد گویا این سازمان با نظام استثمار در ستیز است؛ در حالی که مبارزات ظاهری‌اش برای اصلاحات جزئی — یعنی نوعی سرمایه‌داری قابل‌تحمل‌تر — قرار است گواهی بر همسویی گفتار و کردار آن باشد. غایت این اصلاحات، کاستن از سببیت سرمایه‌داری در استثمار، و در نتیجه، افزایش دوام آن است.

اما اگر، علی‌رغم این کوشش‌ها، پرولتاریا در پی رهایی از یوغ بردگی و گام‌نهادن در مسیر انقلاب برآید، احزاب وابسته به این انترناسیونال، در حالی که همچنان شعارهای سوسیالیستی و اصلاح‌طلبانه را تکرار می‌کنند، سرانجام به استدلالی «قاطع‌تر» متوسل خواهند شد: سرکوب قهرآمیز پرولتاریا.

در هیچ کشور بورژوایی، نمایندگان عضو انترناسیونال دوم را نمی‌توان یافت که رسماً از دولت بورژوایی مستقل باشند؛ آنان نگهبانان بیدار رژیم استثمار، ناظران، سگ‌های پاسبان و رام‌کنندگان پرولتاریا هستند، بی‌تردید

در شدت سرکوب، جلادان و قصابان باصطلاح سوسیالیست بورژوازی مثل نوسکه، گالیفه‌ها، آرتشهایی که انقلاب را می‌کوبیدند و خفه می‌کردند.م.ا، جلادان و قصابان بورژوازی را پشت سر گذاشته‌اند. با این حال، اینان تنها نمونه‌های مشخص شده‌اند و انترناسیونال دوم هنوز کارتهای خود را بازی نکرده است. زویریل‌ها و زویرینگ‌های همه کشورهای راه پیشینیان «پُرافتخار» خود را ادامه می‌دهند تا در شکستن همه رکوردهای سرکوب دست بالا را داشته باشند، و ثمرات این روند امروز آشکار است.^{۱۴}

نقش انترناسیونال دوم در دفاع از سرمایه‌داری چنان تعیین‌کننده است که می‌توان بی‌هیچ تردیدی گفت: این سازمان، بورژوازی را از نابودی نجات داده و همچنان از آن در برابر حملات پرولتاریا محافظت می‌کند. انحلال انترناسیونال دوم، راه را برای پیروزی انقلاب و پیشروی پرولتاریای پیروزمند هموار خواهد ساخت. سقوط این سازمان، به معنای سقوط سلطه بورژوازی و تحقق انقلاب است.

انترناسیونال سوم، که در میان تلاطم جنگ‌ها و انقلاب‌ها زاده شد، در آغاز تمامی عناصر لازم برای رهبری پرولتاریا را در اختیار داشت. با این حال، چون سرنوشت خود را با انقلاب نوامبر در روسیه گره زد، به انترناسیونالی بوروکراتیک بدل شد و به سرعت ایده‌ها و شیوه‌های ویژه آن را اقتباس کرد. این انترناسیونال علیه بورژوازی و انترناسیونال دوم مبارزه می‌کند، نه برای برپایی یک «دولت کارگری»، بلکه برای تثبیت نوعی سرمایه‌داری دولتی، نظامی بوروکراتیک با نظام اداری تک‌حزبی. هدف آن، نه استقرار پرولتاریای متشکل به‌مثابه طبقه، بلکه استقرار بوروکراسی حاکم است.

بوروکراسی باید در عرصه تولید (سلطه اقتصادی) و در دولت (سلطه سیاسی) چیرگی یابد و این هدف را از راه انقلاب تحقق بخشد؛ انقلابی که در نتیجه آن یک حزب واحد، متشکل از تمامی کارگزاران حکومتی، به قدرت مطلقه تبدیل شود. این انترناسیونال با خشونت هر گرایش پرولتری را که داعیه حاکمیت طبقاتی دارد، خفه می‌کند؛ پرولتاریا، دهقانان و روشنفکران را از حداقل حقوق و آزادی‌های قانونی که حتی در کشورهای بورژوازی

^{۱۴} کشتار از پیش طراحی‌شده کارگران انقلابی در آلمان توسط سوسیال دموکرات نوسکه با هدایت نیروهای وفادار به فرماندهی عالی ارتش و سلطنت سابق شناخته‌شده است. میاسنیکوف اقدامات بعدی سوسیالیست‌هایی مانند کارل سورینگ (۱۸۷۵-۱۹۵۲) را اضافه می‌کند، کسی که وزیر کشور پروس و همچنین جمهوری وایمار شد. او پیش‌تر با ژنرال فون زکت قراردادی محرمانه برای ایجاد ارتش مخفی انجام داده بود و همچنین در شوروی آموزش دیده بود (پس از معاهده راپالو). او بعداً اولین قانون اضطراری برای دفاع از جمهوری وایمار (۱۹۳۰) را تدوین کرد که پیش‌زمینه‌ای برای قانون توانمندسازی هیتلر بود. نام دیگر کارل زورگیبل (۱۸۷۸-۱۹۶۱)، رئیس پلیس برلین است که دستور داد در اول ماه مه ۱۹۲۹ به تظاهرکنندگان تیراندازی شود و ۳۲ نفر کشته شدند، رویدادی که به «می خونین» مشهور شد و پس از آن مناطق کارگری و دینگ و نوی کولن را محاصره کرد.

موجود است (چون آزادی سازمان‌یابی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان و تجمع) محروم می‌سازد و سلطه خود را به‌عنوان سلطه پرولتاریا جلوه می‌دهد.

بحران حاد انترناسیونال کمونیستی و ظهور چندین سازمان جداشده، نه نشانه‌ای از بحران در مارکسیسم یا کمونیسم، بلکه نشانه‌ای از بحران در بوروکراسی اجتماعی است. این امر نشان‌دهنده نیاز فزاینده توده‌های پرولتری به سازمانی سیاسی است که حقیقتاً متعلق به خودشان باشد؛ سازمانی که زیر پرچم انقلاب کارگری و در راه منافع طبقه کارگر، برای تحقق دولت کارگری مبارزه کند.

در کشورهای مختلف، احزاب و سازمان‌های کمونیستی کارگری شکل گرفته و پیوسته در حال گسترش‌اند که آشکارا به سوی اتحاد بین‌المللی گرایش دارند. «گروه کارگری اتحاد شوروی» ضرورت گسست قاطع از انترناسیونال کمونیستی را درک کرد و از یک جناح در حزب کمونیست بلشویک روسیه به حزبی مستقل، یعنی «حزب کارگری کمونیست»، تبدیل شد: گامی در جهت بنیان‌گذاری «انترناسیونال کارگری کمونیست».

این انترناسیونال جدید نمی‌توانست متولد شود و از قتل‌عام‌های یکی از دو انترناسیونال دیگر جان سالم به در برد، مگر آن‌که مجهز به نوعی «گذرنامه»، «مجوز اقامت» یا گواهی تولد سیاسی — یعنی برنامه و تاکتیک — می‌بود. تنها در این صورت می‌توانست در مبارزات آینده پرولتاریا علیه جهان استثمارگران نقش تاریخی بزرگی ایفا کند.

انترناسیونال کارگری کمونیست برای چه به میدان نبرد پا می‌گذارد و چگونه باید بجنگد؟ تنها اندیشه‌هایی که به‌طور عینی به این پرسش‌ها پاسخ دهند، وجود آن را موجه می‌سازند. ما باید پاسخی روشن بدهیم و به کلیشه‌های تکراری درباره «دولت کارگری»، «دیکتاتوری پرولتاریا» و «دموکراسی کارگری» که بوروکراسی اتحاد شوروی از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند، یا به شعارهای کهنه «سوسیالیسم و مبارزه» که انترناسیونال دوم ریاکارانه بر زبان می‌آورد، بسنده نکنیم.

بر اساس تصمیمات ارگان‌های رهبری‌کننده خود و در پاسخ به نیازهای فوری پرولتاریا، نمایندگی خارجی «دفتر مرکزی موقت سازمان» پیش‌نویس «پلاتفرم انترناسیونال کارگران کمونیست» را برای بررسی در اختیار رفقا قرار می‌دهد.

باید تصریح کنیم که نه از خطاناپذیری پاپ روم برخورداریم، نه از مصونیت سیاسی-ایدئولوژیکی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، و نه از معصومیت ادعایی «پوزیسیون بدنام» تروتسکی. ما به «علم مطلق» دست نیافته‌ایم که بتواند مجموعه‌ای از «حقایق مطلق» برای پرولتاریای ناآگاه فراهم آورد. از

این رو، بر این باوریم که انتقاد — حتی اگر از سوی گروه، جناح یا حزبی سازمان یافته باشد — نه جرم است و نه «هانت به مقام»؛ بلکه وظیفه هر انقلابی و هر مارکسیستی است.^{۱۵}

اگر پیش نویس «پلاتفرم انترناسیونال کارگران کمونیست» بتواند از بوته سخت و بی رحمانه ترین نقد انقلابی سربلند بیرون آید، شایسته خواهد بود که در آزمون تاریخی نقد واقعیت و زندگی خود سنجیده شود.

با دعوت از کل پرولتاریای اندیشمند به نقد پیش نویس، مایلیم اعلام کنیم که همواره آماده «پاسخ درخور» هستیم. پس از گذر از آزمون نقد و انجام اصلاحات لازم، «پیش نویس» به «منشور بین الملل کارگران کمونیست» بدل خواهد شد و زیر سنجش نقد واقعی زندگی قرار خواهد گرفت.

اصول نظری این پیش نویس در مجموعه نوشته های من با عنوان های نقدی بر نظریه و عمل حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و دولت در اتحاد شوروی سوسیالیستی تشریح شده است؛ اما چنانچه این مباحث ناکافی به نظر آیند، آماده ایم اسناد مفصل تری عرضه کنیم که مبانی مارکسی و فلسفی این پیش نویس را روشن سازند.

در کنار کار نظری برای تدوین نهایی منشور، باید به سازمان دهی مقدماتی نیز همت گماشته شود: تشکیل دفتر موقت بین الملل کارگران کمونیست، مرکب از نمایندگان احزاب و گروه های کارگری کمونیست که از تشکیل بین الملل کارگران کمونیست پشتیبانی می کنند و به مبانی این پیش نویس پایبندند. این دفتر باید پیشگام جلب همکاری عمومی برای فراهم آوردن امکان حداکثری بررسی پیش نویس و برگزاری مجمع مؤسس باشد.

گ. میاسنیکف

«رهایی کارگران، کار خود کارگران است!»

«کارگران جهان، متحد شوید!»

^{۱۵} در متن فرانسوی اصلی آمده: «suppression of support for their hats (couvre-chef)»، که احتمالاً اشاره ای طعنه آمیز است.

پیش‌نویس منشور بین‌الملل کارگران کمونیست

مقدمه

دوره کنونی، دوره جنگ‌های امپریالیستی و انقلاب‌های پرولتری است. تمام تلاش گروه‌ها و احزاب پرولتری باید بر بسیج نیروهای کارگری متمرکز شود تا برای نبردهای نهایی و سرنوشت‌ساز با جهانی از استثمار، خشونت و جنگ‌های بین‌المللی و داخلی آماده گردد.

«پرولتاریا، تحتانی‌ترین طبقه جامعه کنونی، نمی‌تواند به حرکت درآید و سر برآورد، مگر آنکه تمام لایه‌های بالادست جامعه رسمی دستخوش تحول شوند.»

اگر بردگان عهد باستان تنها از راه جنگ داخلی و انقلاب علیه اشرافیت باستانی توانستند به برتری دست یابند؛ اگر مردم علیه اربابان خود شوریدند؛

اگر بورژوازی از خلال نبردهای انقلابی و جنگ‌های داخلی بی‌امان به قدرت رسید،

پرولتاریا — که گسستی بنیادی‌تر با مناسبات کهنه مالکیت دارد — تنها از طریق جنگ داخلی و انقلابی بی‌رحمانه‌تر از هر آنچه تاریخ پیش از این دیده است می‌تواند به رهایی خویش دست یابد.

«تمام جنبش‌های تاریخی پیشین جنبش اقلیت‌ها، یا به سود اقلیت‌ها بودند.

جنبش پرولتری، جنبش آگاهانه و مستقل اکثریت عظیم، در جهت منافع همان اکثریت است.»

«نخستین گام در انقلاب طبقه کارگر، ارتقای پرولتاریا به جایگاه طبقه حاکم و پیروزی در نبرد برای دموکراسی است.»^{۱۶}

بخش نخست: سازمان‌دهی و مدیریت جامعه پرولتری

۱. شوراهای نمایندگان کارگران

پرولتاریا، از طریق شوراهای نمایندگان کارگران در یک یا چند کشور متحد، این شوراها را در رأس دولت و تولید سلب مالکیت‌شده، جایگزین بورژوازی نابودشده قرار می‌دهد.

^{۱۶} این و نقل قول قبلی‌تر از مانیفست کمونیست گرفته شده است.

۲. تعاونی

تعاونی‌ها^{۱۶} که در جریان انقلاب به سازمان‌هایی توده‌ای و رها از هرگونه پیش‌داوری فرصت‌طلبانه بورژوازی بدل می‌شوند، در رأس نظام توزیع و دستگاه‌های پیشین بورژوازی قرار می‌گیرند و نقش انقلابی خود را ایفا می‌کنند.

۳. اتحادیه‌های کارگری

اتحادیه‌ها، که اکنون تنها بخش کوچکی از پرولتاریا را نمایندگی می‌کنند، در جریان انقلاب به سازمان‌های توده‌ای بدل خواهند شد. با گسستن از اصول محدود سازمان‌دهی بر پایه حرفه، اصول تازه‌ای مبتنی بر اتحادیه‌های تولیدی جایگزین می‌شود که کل پرولتاریا را در بر می‌گیرد. این اتحادیه‌ها مدیریت دولت و نظارت بر فعالیت شوراها و تعاونی‌ها را بر عهده خواهند داشت.

۴. خرده‌بورژوازی و مالکیت کوچک

بیرون‌راندن خرده‌بورژوازی از حوزه تولید و توزیع شرط مطلق انقلاب پرولتری نیست؛ بلکه انقلاب پرولتری شرط مطلق زوال مالکیت و تولید خرده‌بورژوازی است. در دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، شوراهای دهقانی و شوراهای شهری — همانند اتحاد شوروی — هم اداره‌های محلی خودگردان و هم نهادهای دولتی مشارکت‌کننده در مدیریت کشور خواهند بود.

پیروزی تولید شورایی و نظام توزیع تعاونی، پژمردگی و زوال خرده‌بورژوازی را به همراه خواهد داشت و جامعه به اتحادیه‌ای آزاد از تولیدکنندگان بدل خواهد شد.

بخش کشاورزی و مالکیت زمین

کشاورزی، حوزه‌ای از اقتصاد ملی که پیشرفت مکانیکی در آن کمتر از سایر عرصه‌هاست، هنوز تحت نفوذ مالکیت و تولید خرده‌بورژوازی است. لذا برنامه‌ای ارضی و تبیین روابط پرولتاریا و دهقانان ضروری است:

الف. زمین، منابع زیرزمینی و جنگل‌ها به مالکیت دولت درخواهند آمد.

^{۱۶} در متن اصلی، میاسنیکوف مکرراً از «Coopération» یاد می‌کند که ما آن را تعاونی‌ها ترجمه کردیم؛ با توجه به شیوع گسترده این سازمان‌ها در انقلاب روسیه، این ترجمه موجه به نظر می‌رسد.

ب. زمین‌های بزرگ استثمارگران کشاورزی، که با کمک ماشین‌آلات پیشرفته کشاورزی کشت می‌شوند، مستقیماً به دولت بازگردانده شده و توسط شوراهای نمایندگان کارگران کشاورزی اداره می‌شوند.

ج. سایر زمین‌ها به دهقانان واگذار می‌شود و شوراهای نمایندگان دهقانان آن‌ها را بر پایه اصل «انتفاع از زمین از طریق کار» توزیع می‌کنند.

د. آزادی کامل در تولید و تصرف محصولات

تمام دهقانان از بیشترین آزادی در تولید و تصرف محصولات خود برخوردار خواهند بود.

هـ. آزادی گروه‌های کشاورزی

بالاترین درجه آزادی برای همه گروه‌های کشاورزی تضمین می‌شود؛ از جمله مشارکت‌های کشت، انجمن‌های استفاده مشترک از ماشین‌آلات، اجتماعات اشتراکی و کمون‌ها، و همچنین تعاونی‌های خرید، فروش و اعتبار.

۶. بانک‌ها

تمام بانک‌ها سلب مالکیت شده و مستقیماً توسط دولت اداره خواهند شد.

کمیته‌های اجرایی شوراها، شوراهای اداری را برای مدیریت بانک‌ها منصوب می‌کنند و همه عملیات بانکی از طریق یک بانک دولتی واحد، با بخش‌های صنعتی و تعاونی، انجام می‌شود.

۷. خانه‌های شهری و روستایی

تمام خانه‌هایی که منبع سود و استثمار هستند، ضبط شده و در اختیار شوراهای محلی قرار می‌گیرند.

در هر ساختمان، کمیته خانه، از میان مستأجران انتخاب می‌شود که نسبت به کمیته اجرایی شهر یا ناحیه مسئولیت کل بنا را بر عهده دارد.

تمام فضای قابل سکونت بر اساس معیارهای تعیین‌شده توسط شوراها توزیع خواهد شد.

بورژوازی به‌طور جمعی از کاخ‌های خود به اتاق‌های زیرشیروانی و زیرزمین‌ها منتقل می‌شود، در حالی که ساکنان سابق این مکان‌ها جای آنان را در کاخ‌ها می‌گیرند.

تمام ساختمان‌هایی که می‌توانند کارکرد عمومی داشته باشند (برای جلسات، باشگاه‌ها، کمیته‌های حزبی و غیره) در اختیار سازمان‌های کارگری قرار می‌گیرند.

۸. سیاست اقتصادی دولت کارگری

در دوره گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، سیاست اقتصادی دولت کارگری بر پایه گردش آزاد کالاها و نظام پولی خواهد بود.

این سیاست منجر به جدالی میان تولید شورایی و توزیع تعاونی از یکسو و بازمانده‌های تولید و توزیع خرده‌بورژوازی از سوی دیگر می‌شود.

تولید و توزیع خرده‌بورژوازی به تدریج و بر پایه اصول اقتصاد جمعی مطرود و جای خود را به اشکال سوسیالیستی اقتصاد خواهد داد؛ زیرا برتری و کارایی تولید شورایی و توزیع تعاونی در عمل آشکار می‌شود.

این روند سرانجام به لغو نظام پولی و بازار منجر خواهد شد.

کار تولیدی دیگر نه تکلیفی تحمیلی بر یک طبقه، بلکه نیازی طبیعی و انسانی خواهد بود، و تفاوت میان کار یدی و فکری رو به کاهش خواهد گذاشت.

همچنین تفاوت میان شهر و روستا از میان خواهد رفت.

۹. جذب کارکردهای دولت در نهادهای پرولتری

در جریان این تحول، کارکردهای دولت یک‌به‌یک در شوراها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری جذب می‌شوند؛ سازمان‌هایی که خود به نهادهای اداره‌کننده فرآیندهای تولید، توزیع و تنظیم بدل خواهند شد.

جهان مالکیت خصوصی، نفرت، حسد، حرص، شرارت و جنگ از میان خواهد رفت.

تمام آفریده‌های زندگی بر پایه مالکیت خصوصی، از جمله دزدی، فریب، غارت، مبارزه سیاسی طبقاتی، زندان‌ها، دادگاه‌ها، پلیس، وکلا، قضات، و ارتشی که قتل را حرفه خود ساخته، و صنایعی که ابزار نابودی می‌سازند، نابود خواهند شد.

بر فراز این سرزمین، پرچم همبستگی کار و آفرینش آزاد انسانی با شادی به اهتزاز درخواهد آمد.

در این دگرگونی، احزاب سیاسی به تدریج به «احزاب فنی» بدل خواهند شد که با یکدیگر در تحقق هرچه کامل‌تر فرآیندهای تولید، توزیع و تنظیم رقابت می‌کنند.

۱۰. محدودیت قدرت حزب واحد

دولت کارگری نمی‌تواند نظامی بر پایه حاکمیت یک حزب واحد برپا کند؛ زیرا قدرت نامحدود یک حزب، مردم را از حق و آزادی سازمان‌دهی حزبی، آزادی بیان، مطبوعات، گردهمایی و سایر آزادی‌های سیاسی محروم می‌سازد.

برعکس، تنها دولت کارگری است که حقوق و آزادی‌های واقعی را برای شوراهای، تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری تضمین می‌کند؛ نه به صورت صوری یا حقوقی، چنان‌که در دولت‌های بورژوازی مانند آمریکا، انگلستان و فرانسه دیده می‌شود، بلکه به گونه‌ای عملی: با فراهم آوردن چاپخانه‌ها، کاغذ، وسایل حمل‌ونقل، ارتباطات، مکان‌های گردهمایی و کمیته‌ها برای کارگران و سازمان‌هایشان. بدون این ابزارها، حقوق قانونی چیزی جز توهم نخواهد بود.

برای نخستین بار در تاریخ، این دولت است که آزادی‌ها و حقوقی به کارگران می‌بخشد که جهان هرگز نظیرش را ندیده است. تنها چنین دولتی منافع همه کارگران را نمایندگی می‌کند و آنان را از یوغ مادی و معنوی رها می‌سازد. و تنها برای چنین دولتی است که توده‌های زحمتکش آماده شرکت در مبارزه‌ای سخت و پر از فداکاری هستند.

۱۱. حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت

حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت و اعلام استقلال تنها در چارچوب دولت کارگری قابل تحقق است؛ زیرا این دولت یگانه دولتی است که توان اجرای کامل این اصل را دارد.

فقط دولت کارگری است که با هیچ مانعی در برابر خودمختاری و استقلال ملت‌ها روبه‌رو نیست.

ساختار چندحزبی آن امکان می‌دهد هر گروه ملی آزادانه و بدون هیچ محدودیتی برای جدایی یا استقلال خود تبلیغ و فعالیت کند؛ امری که اتحاد جمهوری‌های سوسیالیستی را به طرزی خارق‌العاده نیرومند، یکپارچه و گسست‌ناپذیر می‌سازد. همان‌گونه که یک ارتش داوطلب همواره نیرومندتر از ارتشی است که با اجبار گرد آمده باشد.

۱۲. اصول سانترالیسم دموکراتیک کارگری

قدرت دولتی بر پایه «سانترالیسم دموکراتیک کارگری» استوار است.

سطوح مختلف سازمانی بر اساس اهمیت‌شان به یکدیگر وابسته‌اند: بخش تابع ناحیه، ناحیه تابع استان، استان تابع مرکز، و مرکز تابع جمهوری‌ای در مرکز اتحادیه.

اصل همگونی در ترکیب هر ارگان بنیادین است: هر ارگان از کمیته اجرایی، دفتر و بخش‌های لازم تشکیل می‌شود، اما هیچ ضمیمه بوروکراتیک بورژوازی مانند «شورای وزیران» یا «شورای کمیسرهای خلق» در آن وجود ندارد.

کمیته‌های اجرایی توسط مجامع شوراها انتخاب می‌شوند (برای مثال کمیته‌های اجرایی شهری توسط شوراهای شهری)، و انتخابات در همه سطوح با نظارت عمومی و دقیق برگزار می‌شود.

۱۳. هدف طبقه کارگر و عدالت در دولت کارگری

طبقه کارگر به دنبال انتقام از استثمارگران یا نابودی فیزیکی آنان نیست. هدف او نابودی امکان عینی استثمار و ستم است، یعنی از میان برداشتن امکان تبدیل کار بسیاری از مردم به ثروت اندکی از آنان. دولت کارگری این هدف را با سلب مالکیت کامل از بورژوازی تحقق می‌بخشد.

با این حال، هرگونه تلاش برای بازگرداندن استثمار، هرچند کوچک، درهم شکسته خواهد شد. استثمارگران پیشین و خدمت‌گزاران وفادار، در صورت تسلیم مسالمت‌آمیز، می‌توانند از حمایت قوانین دولت کارگری بهره‌مند شوند.

عدالت در دولت کارگری علنی اجرا می‌شود و هر متهم از تمامی ابزارهای دفاع قانونی برخوردار است. اقدامات دولت کارگری تنها شامل مجازات واقعی کسانی می‌شود که قصد بازسازی رژیم ستمگر را داشته باشند.

انتشار علنی مناظرات قضایی و وجود نظام اداری چندحزبی، مانع از آن خواهد شد که این مناظرات به ابزاری برای انتقام سیاسی بدل شوند. مجازات‌های فراقضایی تنها در مناطقی مجاز است که شورش استثمارگران یا جنگ داخلی جریان داشته باشد و فقط علیه خود استثمارگران اعمال شود.

۱۴. دین و دولت کارگری

دین، امر شخصی هر فرد است.

با این حال، با در نظر گرفتن نقش تاریخی تمامی ادیان به عنوان نیروهایی که از ایدئولوژی طبقات استثمارگر پاسداری کرده‌اند — تقدیس شکنجه و ابزارهای ترس افکنی برای مهار کارگران ستم‌دیده، همسان‌سازی قدرت

استثمارگران با قدرت الهی («هر قدرتی از خداست؛ از صاحبان قدرت اطاعت کن») و اعلام هرگونه شورش علیه استثمارگران به عنوان «کار شیطان» — تمامی احزاب طبقه کارگر موظفاند مبارزه سیاسی فعال علیه «افیون مذهبی» را پیش ببرند.

دولت کارگری باید حداکثر آزادی تبلیغ بی‌دینی و آت‌هایستی را برای گروه‌ها و احزاب تضمین کند، اما از سرکوب هیچ فرد یا گروهی استفاده نکند؛ زیرا خشونت تبلیغ آت‌هایستی را تضعیف می‌کند، نه تقویت.

از این رو، دولت کارگری آزادی تبلیغ مذهبی و آزادی تبلیغ بی‌دینی را به‌طور هم‌زمان اعلام خواهد کرد. این دولت جانب هیچ دین خاصی را نخواهد گرفت، بلکه تنها از علم حمایت می‌کند و باید نفوذ آن را در میان مردم تقویت کند. مدارس باید پرورشگاه‌های علم باشند، نه منبرهای کلیسایی؛ آموزش دینی باید کاملاً ممنوع گردد.

تمام اماکن نیایش ملک دولت اعلام می‌شوند و می‌توان آن‌ها را بر اساس قراردادی ویژه به هر گروهی با هر نوع باور دینی اجاره داد، مشروط بر آنکه فهرستی دقیق از تمامی اشیای قیمتی موجود ارائه شود. دین، همراه با طبقات و دولت، به تدریج پژمرده خواهد شد.

بخش دوم: روابط با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱. انقلاب نوامبر و هژمونی پرولتاریا

انقلاب نوامبر انقلابی پرولتاریایی بود؛ پرولتاریا در نتیجه آن به طبقه حاکم ارتقا یافت، دموکراسی را فتح کرد، اداره تولید و دولت را به شوراهای نمایندگان کارگران سپرد، بازتوزیع را به تعاونی‌ها واگذار کرد و نظارت را به اتحادیه‌های صنفی.

سازمان‌دهی شوراهای نمایندگان دهقانان، شوراهای نمایندگان سربازان و شوراهای شهری نیز تحت تأثیر پرولتاریای انقلابی شکل گرفت.

هژمونی پرولتاریا تا آنجا گسترش یافت که این طبقه شکل‌های سازمانی خود را بر شوراهای میلیون‌ها دهقان، خرده‌بورژوازی شهری و ارتش تحمیل کرد.

سرنوشت انقلاب از اینجا تعیین شد: این بار، بورژوازی بزرگ نبود که با القای اشکال پارلمانی خرده بورژوازی را دنبال خود کشید، بلکه پرولتاریا این کار را انجام داد. سازمان های خرده بورژوایی که در شوراهای نمایندگان کارگران جذب شدند، به نهادهای دولتی بدل گشتند.

۲. آزادی واقعی در دولت کارگری

سلب مالکیت از چاپخانه ها، کارخانه های کاغذ، وسایل حمل و نقل و ارتباطات، خانه ها و باشگاه ها، امکان تبدیل «آزادی حقوقی» در دولت بورژوایی به «آزادی واقعی» را فراهم آورد، زیرا این ابزارهای مادی در اختیار کارگران و سازمان های آنان قرار گرفت.

حتی در دوران جنگ داخلی شدید، کارگران این آزادی سازمان یابی احزاب، گروه ها، سخنرانی، مطبوعات و اجتماعات را از دست ندادند. تنها شرطی که پرولتاریا و توده های پیرو برای بقای قانونی احزاب مطرح کردند، چشم پوشی از مبارزه مسلحانه علیه قدرت شورایی بود. این وضعیت تا سال ۱۹۲۰ برقرار بود.

۳ از همان روزهای نخست نوامبر، بورژوازی جهانی که از پژواک سهمگین انقلاب نوامبر به لرزه درآمده بود، با نفرتی درنده خویانه و سیری ناپذیر علیه پرولتاریای روس برخاست؛ پرولتاریایی که جرئت کرده بود استثمارگران را سرنگون کند و زندگی خود را بدون آنان سامان دهد.

ترس از دست دادن سلطه و نفرتی عمیق از انقلاب نوامبر، بورژوازی جهانی را متحد کرد. سیم خاردارهایی که میان کشورها کشیده شده بود، به شتاب دریده شد؛ پیمان ورسای با عجله تنظیم گشت؛ بخشی از نیروهای نظامی برای سرکوب جنبش پرولتری برخاسته از جنگ و انقلاب روسیه به کار گرفته شد و بخش اعظم ارتش روانه ی پرولتاریای روس شد.

سه سال تمام، لشکرهای سرمایه در این سرزمین پهناور، از این سو به آن سو تاختند و هر آن کس را که در مسیرشان قرار می گرفت، نابود کردند... تا سرانجام از کشور بیرون رانده شدند. پیروزی!

اما این پیروزی، برای پرولتاریای روس بهای سنگینی داشت. آنان با از دست دادن برتری خود، قیمت پیروزی را پرداختند و دستاوردهای انقلاب نوامبر واژگون شد.

۴ پرولتاریای نسبتاً ضعیف این کشور، با اقتصادی عقب مانده، پس از سه سال جنگ بی رحمانه و خون بار، به مشتی کارگر تقلیل یافت؛ کارگرانی فرسوده، گرسنه و در آستانه ی مرگ از سرما.

صنعت، که زیربنای وجود پرولتاریاست، به سبب کمبود مواد خام، سوخت و مایحتاج زندگی، یا نابود شد یا از حرکت باز ایستاد. دهقانان، پس از به دست آوردن زمین و تقسیم آن میان خود، جایگاه اقتصادی و اجتماعی خود را استوار ساختند؛ پرولتاریای کشاورزی نابود شد و جای خود را به خرده‌بورژوازی داد.

سه سال جنگ داخلی، با پیامدهای ویرانگرش بر صنعت، همان تأثیر اقتصادی را بر اقتصاد ابتدایی و خرده‌بورژوازی روستا برجای گذاشت.

وابستگی به پرولتاریا و صنعتی که از کشتار «علیحضرت نگاهبان مواد خام، سوخت و مایحتاج» جان سالم به‌در برده بود، در تاریخ بی‌سابقه بود. یورش بورژوازی جهانی علیه پرولتاریای روس، توازن نیروهای طبقاتی را بر هم زد و مرکز ثقل آن را از پرولتاریا به خرده‌بورژوازی منتقل کرد؛ و این همان فرآیندی بود که به «کودتای خرده‌بورژوازی» انجامید.

تصویب‌نامه‌ی نهمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویک) معدود شوراهای نمایندگان کارگران را که هنوز باقی مانده بودند، منحل کرد. پرولتاریا از جایگاه طبقه حاکم سقوط کرد؛ شوراهای نمایندگان کارگران و دهقانان — سنگ‌بنای انقلاب نوامبر و «هسته‌ی اصلی دولت کارگری» — از میان رفتند و جای خود را به بوروکراسی دادند.

اتحادیه‌های کارگری از اختیار خود خارج شدند و از آن پس تحت تسلط بوروکراسی قرار گرفتند؛ بوروکراسی‌ای که خود را در قالب «بازرسی کارگران و دهقانان» سازمان داده بود و اتحادیه‌ها را به «مدرسه‌ی کمونیسم» تبدیل کرد؛ یعنی به تریبونی در خدمت بوروکراسی.

تعاونی‌ها نیز به ضمیمه‌ای بی‌رمق از بازرگانی دولتی تقلیل یافتند؛ حق پرولتاریا و تمامی کارگران برای سازمان‌یابی حزبی، حق سخن گفتن، حق مطبوعات — همگی لغو شد. در عوض، نظریه‌ی تازه‌ای جایگزین شد: «دیکتاتوری طبقه (پرولتاریا) همان دیکتاتوری حزب است».

بدین‌سان، نظام تک‌حزبی دولت اجتماعی-بوروکراتیک، به‌عنوان شکلی از دولت کارگری و تجسم دیکتاتوری پرولتاریا معرفی شد. وای بر آنان که این گزاره را به چالش می‌کشیدند!

با این همه، تردیدی نیست که فرایند انتقال مرکز ثقل روابط طبقاتی از پرولتاریا به خرده‌بورژوازی، هم‌زمان با رشد گرایش‌هایی به سوی شکل‌داری و بوروکراتیک دولت اجتماعی تک‌حزبی پیش رفت.

۵ خرده‌بورژوازی تنها از طریق بوروکراسی می‌تواند حکومت کند و واگذاری تمامی منابع صنعت شهری که به‌واسطه‌ی انقلاب نوامبر سلب مالکیت شده بود، او را به فرمانروای مطلق کشور بدل کرد.

به این ترتیب، بوروکراسی زیر پرچم پرشکوه نوامبر، قدرت را به دست گرفت.

۶. یکی از پیامدهای تعیین کننده این کودتا، استقرار رژیم از سرمایه داری دولتی بود — رژیمی که در نظریه و در عمل تحت سلطه بوروکراسی همه قدرت قرار گرفت؛ بوروکراسی ای که هم در رأس دولت ایستاد و هم بر رأس تولید حکم راند. از منظر بوروکراسی، چنین وضعی بی شک وضعیتی آرمانی جلوه می کرد.

پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی باید خود را بار دیگر به بلندی های انقلاب نوامبر بازمی گرداند و در این مسیر برنامه ای عملی را دنبال می کرد که محورهای آن عبارتند از:

۱. سازمان دهی شوراهای نمایندگان کارگران به مثابه نهادهایی که هدایت تولید را بر عهده دارند و باید «هسته اساسی دولت» را شکل دهند.

۲. واگذاری مدیریت توزیع به تعاونی ها و انتقال حقوق، تعهدات، تجهیزات و سرمایه مؤسسات تجاری دولتی به این نهادها.

۳. سپردن وظیفه مدیریت نظارت دولتی به اتحادیه ها و انتقال تمامی وظائف بازرسین کارگران و دهقانان به آنها.

۴. قانونی کردن تمامی احزاب و گروه هایی که مبارزه مسلحانه علیه قدرت شورایی را نفی می کنند.

۵. پایان دادن به سرکوب های مخفیانه پرولتاریا، دهقانان و روشنفکران مستقل توسط اداره سیاسی دولت (GPU)، حذف وظائف قضایی این دستگاه و تبدیل آن به یک نهاد تحقیقاتی-پلیسی محدود.

۶. اعطای عفو به همه اعضای احزاب و گروه های سیاسی بازداشت شده که مبارزه مسلحانه علیه قدرت شورایی را رد می کنند، و بررسی پرونده سایر زندانیان سیاسی در محاکم علنی برای تعیین مسئولیت واقعی آنان.

۷. تضمین آزادی اقتصادی برای تمامی دهقانان و گسترش بهره برداری کشاورزی از طریق مکانیزاسیون گسترده تر.

۸. بازسازمان دهی دستگاه دولتی بر پایه اصول مندرج در این برنامه.

۹. هرچند در کشورهای سرمایه داری تحقق این برنامه جز از راه انقلاب ممکن نیست، در اتحاد شوروی مبتلا به سرمایه داری دولتی، می توان آن را به صورت مسالمت آمیز و از طریق اصلاحات به پیش برد — امری که مستلزم فشار و تقویت جنبش های انترناسیونال پرولتاریا است.

با توجه به ماهیت طبقاتی این برنامه، تحقق آن اساساً مستلزم سرنگونی یک طبقه (بوروکراسی) به دست طبقه دیگر (پرولتاریا) است؛ با این حال، بسته به شیوه‌ها و توازن قوای میدانی، امکان پیشبرد بخشی از آن از طریق اصلاحات وجود دارد.

۷ تضاد میان سرمایه‌داری دولتی شوروی — مبتنی بر انحصار وسایل تولید به دست دولت — و سرمایه‌داری مالکیت خصوصی در کشورهای بورژوازی، تضادی ناگزیر و برخوردی است بی‌رحمانه: پیروزی یکی، شکست دیگری را در پی دارد. این تضادها به نبردی روزافزون و رو به تشدید می‌انجامند. دامنه تحریم‌ها و محاصره مالی و اقتصادی بورژوازی جهانی علیه شوروی دست کم برای دوازده سال ادامه یافت و با بهره‌گیری از همه ابزارها، از جمله زور نظامی، به دنبال بازگرداندن رژیم بورژوازی در آن کشور بود. این کارزار ضدانقلابی از حمایت برخی احزاب وابسته به انترناسیونال دوم نیز برخوردار بود.

بوروکراسی شوروی (مرتبط با آنچه به عنوان «مخالفت شیطانی» شناخته می‌شود) در تلاش بود تا اهداف، وظایف، ایده‌ها و روش‌های خود را بر پرولتاریا در سراسر جهان تحمیل کند. آنان می‌خواستند پرولتاریای بین‌المللی را به ارباب دستگاه بوروکراتیک اجتماعی ببندند و آن را وادار به مبارزه کنند نه برای دولت کارگری، که برای دولتی اجتماعی-بوروکراتیک و برای رژیمی از سرمایه‌داری دولتی — و همه این‌ها از طریق ابزارهایی چون کمینترن ترویج می‌شد.

در برابر این خطر، پرولتاریای بین‌المللی باید خود را از چنگال بورژوازی رها سازد و به جای آنکه از تلاش‌های ضدانقلابی بازسازی یا از مبارزات مسلحانه علیه شوروی حمایت کند، به کمک و بازیابی خود پرولتاریا در اتحاد شوروی بپردازد: کمک از راه اقدام علیه منافع بورژوازی داخلی آن کشور، یعنی در راستای سرنگونی بوروکراسی و بنیان‌گذاری دولت کارگری.

گرایش به جنگ‌های داخلی انقلابی — نبردی که کلبه‌ها را علیه کاخ‌ها به حساب آورد، و انقلاب را برای تأسیس دولت کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری دنبال کند — تنها تضمین واقعی دفاع از دستاوردهای نوامبر در برابر بازسازی سلطه بورژوازی است؛ و تنها یاری واقعی برای پرولتاریا در شوروی است تا در آن مجادله خونین برای صیانت از دستاوردهای انقلاب علیه بورژوازی مقاومت کند.

گرایش به «جنگ آلونک‌ها علیه کاخ‌ها» — گرایش به جنگ داخلی و انقلاب — برای تمامی احزاب کارگری در سراسر دوران انقلاب پرولتری ضرورتی بنیادی است. صرف‌نظر از طول این دوران، صرف‌نظر از تغییرات

^۸ اشاره به اپوزیسیون چپ تروتسکیستی دارد، که میاسنیکوف آن را به عنوان چهره‌ای «چپ» از بوروکراسی می‌دید.

اوضاع اقتصادی و فراز و فرودهای واپسگرایی، شعارها و خطوط جدایی‌ناپذیر برنامه و تاکتیک انقلابی پرولتری پابرجا خواهند ماند.

حفظ این گرایش، خواه در مواجهه با تهاجم مستقیم علیه اتحاد شوروی و خواه در جنگ‌های میان کشورهای بورژوایی، ناگزیر این مراکز نزاع را به نزاعی طبقاتی تبدیل می‌کند؛ نزاعی که به جنگ آلونک‌ها علیه کاخ‌ها، به جنگ داخلی، به انقلاب — و سرانجام به زنجیره‌ای از جنگ‌های بین‌المللی و جنگ‌های طبقاتی خواهد انجامید.

با پی‌گیری این خط، جنبش پرولتری خود را از قیمومیت بوروکراسی شوروی رهایی می‌بخشد؛ از مصادره مشروع نارضایتی کارگران به نفع اهداف بوروکراتیک جلوگیری می‌کند؛ و از تحمیل اهداف، وظایف و تاکتیک‌های بوروکراسی بر پرولتاریای بین‌المللی ممانعت می‌نماید. افزون بر این، تضادهای میان بوروکراسی و بورژوازی می‌تواند جنبش پرولتری را تقویت کند، زیرا جریان نارضایتی کارگران در کشورهای بورژوایی را به سیلاب مبارزه انقلابی برای استقرار دولت کارگری و تحقق اهداف طبقه کارگر هدایت می‌نماید.

بخش سوم — تاکتیک‌ها

۱. انقلاب کارگری وظیفه کارگران است. تنها اکثریت سازمان‌یافته پرولتاریا می‌تواند مسائل تاریخی طبقه کارگر را به سرانجام عملی برساند. تلاش‌های اقلیت برای تحمیل سرنگونی‌ای انقلابی برخلاف اراده اکثریت محکوم به شکست است؛ چنین تلاش‌هایی نه تنها پرولتاریا را تضعیف می‌کند، بلکه پیروزی را به تأخیر می‌اندازد. تنها زمانی که پرولتاریا:

الف) به صورت شوراهای نمایندگان کارگران،

ب) در قالب اتحادیه‌ها،

پ) با در اختیار داشتن تعاونی‌ای وسیع، و

ت) با اکثریتی استوار از حامیان انقلاب کارگری سازمان‌یافته باشد، می‌تواند به طور واقعی به حل عملی این وظیفه تاریخی نزدیک شود — شرایطی که در آن کمیت به کیفیت تبدیل می‌شود و هنر قیام متولد می‌گردد.

۲. در طول روند انقلاب، پرولتاریا سازمان‌های خود را میان سربازان نهادینه می‌سازد و از طریق ایجاد شوراهای نمایندگان سربازان، آنان را به صفوف خود می‌افزاید. با ترکیب و تمرکز نیروهای شوراهای کارگران و شوراهای سربازان، پرولتاریا به نیرویی مسلح دست می‌یابد که قادر است نیروی بورژوازی را منحل سازد و مسیر را برای مسلح‌سازی انبوه کارگران و تأمین تسلیحات هموار کند.

۳. پرولتاریا همچنین سازمان‌های خود را در میان خرده‌بورژوازی روستایی و شهری نهادینه می‌کند: با ایجاد شوراهای روستایی نمایندگان دهقانان و شوراهای شهری و جذب آن‌ها در صفوف خود، این لایه‌ها را خنثی می‌سازد و از آن جلوگیری می‌کند که بورژوازی از آن‌ها به‌عنوان ذخیره‌ای برای لشکرکشی‌های ضدانقلابی بهره‌برداری کند.

۴. پیروزی پرولتاریا از طریق ترکیبی ماهرانه از اعتصاب سیاسی عمومی و قیام مسلحانه تضمین می‌شود. اعتصاب باید به‌صورت هدفمند و تابع منافع نظامی-عملیاتی اداره گردد: وقتی متوقف می‌شود که برای تضمین حمل‌ونقل نیروهای انقلابی لازم باشد، باید قطع شود؛ و در برابر حمل‌ونقل نیروهای ضدانقلاب باید فعال و همراه با همه ابزارهای خرابکاری باشد. هرگاه ارتباطات تلفنی، تلگرافی، پستی، خودرویی یا هر وسیله ارتباطی میان نیروهای انقلابی امری حیاتی باشد، باید برقرار بماند؛ اما هنگامی که همان ارتباط برای نیروهای ضدانقلاب حیاتی گردد، باید به‌طور مؤثر متوقف شود.

۵. پس از پیروزی، پرولتاریا و احزاب پیشرو آن باید تاکتیک خود را به‌طور ناگهانی دگرگون سازند: از حامیان جنگ داخلی بی‌رحمانه و انقلاب، به مدافعان صلح و سازندگان صبور دولت نوین بدل شوند؛ دولت کارگری را تثبیت کنند و با تمام توان همه عناصر و اقدامات بالقوه مخرب یا مانع توسعه آن را رد کنند.

۶. انقلاب نبرد تعیین‌کننده خود را آماده می‌سازد از خلال زد و خوردهای جزئی و مبارزاتی پراکنده بخش‌های مختلف پرولتاریا که در قالب اعتصابات، تظاهرات و قیام‌ها بروز می‌یابند. این اقدامات بر پایه مطالبات فوری و روزمره شکل می‌گیرند — کاهش ساعت کار، افزایش دستمزد، تأمین اجتماعی، افزایش مزایای بیکاری و مانند آن — اما ماهیت توده‌ای‌شان ناگزیر آن‌ها را به مسائل سیاسی عمومی پیوند می‌دهد و به راه‌حل انقلابی برای مشکلات عمومی پرولتاریا می‌رساند.

این دیالکتیک پیوند جنبش توده‌ای و اهداف کلی طبقه، خود بازتاب وحدت وجودی پرولتاریاست: رابطه ضروری میان منافع روزمره و اهداف جهانی و بلندمدت.

۷ آرمان‌های طبقه پرولتاریا محصول وضعیت مزدی تحت سلطه سرمایه‌اند. بدون فقر، رنج و بی‌عدالتی‌های روزمره و بدون مصائبی که از این وضع زاییده می‌شود، پرولتاریا آرمان و ضرورت مبارزه علیه سرمایه‌داری را نمی‌ساخت.

جدا کردن مصنوعی این آرمان‌ها از زندگی روزمره کارگران، یا تقابل ساختگی میان مبارزه برای مطالبات جزئی و مبارزه انقلابی، به تکه‌تکه شدن جنبش می‌انجامد و نیروی تحول‌بخش آن را تضعیف می‌کند.

*****۸***** در چنین فضای اجتماعی-اقتصادی، احزاب حامی رژیم سرمایه‌داری — از احزاب انترناسیونال دوم تا جریان‌های فاشیستی — به راحتی از فقر و رنج روزمره پرولتاریا بهره‌برداری می‌کنند و نارضایتی توده‌ها را به سوی تقویت نظم سرمایه‌داری هدایت می‌کنند؛ یعنی به سمت مبارزه‌ای صرفاً مسالمت‌آمیز برای اصلاحات جزئی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری.

*****۹***** از این‌رو، پیوند مبارزه برای مطالبات فوری با مبارزه برای آرمان‌های کلی طبقه تنها راهی است که می‌تواند پرولتاریا را از تأثیرات مخرب ایدئولوژی بورژوازی و بوروکراسی باز دارد و آن را به سوی انقلاب سوق دهد.

تمامی احزاب کمونیست کارگری باید در حوزه عمل روزمره اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها فعال باشند، در انتخابات پارلمانی مشارکت کنند، از منافع فوری و نیازهای روزمره کارگران دفاع نمایند و همزمان به سازمان‌دهی شوراهای نمایندگان کارگران، بازسازی اتحادیه‌ها به عنوان اتحادیه‌های تولیدی، و گسترش مشارکت در اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها بپردازند؛ همه این‌ها همراه با تبلیغ و کار عملی برای «جنگ آلونک‌ها علیه کاخ‌ها».

کار انقلابی نباید به عنوان تقابل قرینه‌ای میان مبارزه برای مطالبات جزئی و مبارزه انقلابی تصور شود؛ بلکه باید از طریق هدایت مطالبات روزمره و تبدیل نارضایتی مشروع پرولتاریا به نیرویی انقلابی، رژیم سرمایه‌داری را هدف قرار دهد و به تند و عمیق شدن مبارزه بیانجامد.

این شیوه به جنبش انقلابی نیرویی عظیم می‌بخشد که قادر است دیوارهای «اریحای سرمایه‌داری» را فروبشاند.

*****۱۰***** فعالیت در سازمان‌های پرولتری — اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها — وظیفه بنیادی احزاب کمونیست کارگری است؛ این ضرورت از نقش تاریخی این نهادها در انقلاب کارگری سرچشمه می‌گیرد. مشارکت در انتخابات پارلمانی نیز مشروع است، اما باید تا زمانی ادامه یابد که شوراهای نمایندگان کارگران سازمان‌یافته شوند. پس از آن، تمرکز اصلی باید به سوی شوراهای منتقل گردد؛ چرا که شوراهای به سرعت به نهادهایی بدل می‌شوند که تصمیماتشان می‌تواند جایگزین تصمیمات پارلمانی بورژوازی برای پرولتاریا گردد.

شوراهای باید قدرت رقیب بورژوازی شوند و در نتیجه، عرصه نبرد تعیین‌کننده میان پرولتاریا و بورژوازی را آغاز کنند.

*****۱۱***** هر جنبشی که هدفش سرنگونی انقلابی بورژوازی و تحقق برتری پرولتاریا باشد، شایسته حمایت همه‌جانبه ما — احزاب کمونیست کارگری — است.

متن شما را با لحن کمال خسروی بازنویسی و ویرایش کردم، به گونه‌ای که هم ساختار روشن‌تر شود و هم جریان تحلیلی و تاریخی حفظ گردد:

احزاب کمونیست کارگری می‌توانند توافقی‌ها و بلوک‌های کوتاه‌مدت یا بلندمدت با سازمان‌ها، گروه‌ها و احزابی که ضرورت سرنگونی انقلابی بورژوازی را می‌پذیرند، برقرار کنند؛ این توافقی‌ها باید به حل مشکلات ناشی از جنبش انقلابی و مؤثرتر کردن ضربات وارده بر سرمایه‌داری کمک کنند، بدون آنکه در هیچ شرایطی از دفاع از برنامه خود کوتاه بیایند یا استقلال سازمانی خود را فدا کنند.

— گ. میاسنیکوف، قسطنطنیه، ۲۲ مارس ۱۹۳۰